

خردسالان

دوست



سال دهم
شماره ۴۶۵ ، شنبه
۱۷ دی ماه ۱۳۹۰
۵۰۰ تومان



دوست

خردسالان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

پدر و مادر عزیز، مربی گرامی

این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

- مدیرمسئول: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
- سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمدحسین صلواتیان
- گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان
- لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج
- امور مشترکین: عبدالملکی
- نشانی: تهران-خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره ۸۶، نشر عروج
- تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۳ نمابر: ۶۶۷۱۲۲۱۱

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

۳ با من بیا ...



۴ قرمز



۷ نقاشی



۸ فرشته‌ها



۱۰ لانه‌ی کرم



۱۲ خانه بیلاقی



۱۶ بازی



۱۷ جدول



۱۸ همیشه برایم بوق می‌زند



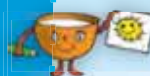
۲۰ چه‌طوری شنا کنم؟



۲۲ قصه‌ی حیوانات



۲۴ کاردستی



۲۵ فرم اشتراک



۲۷ ترانه‌ها

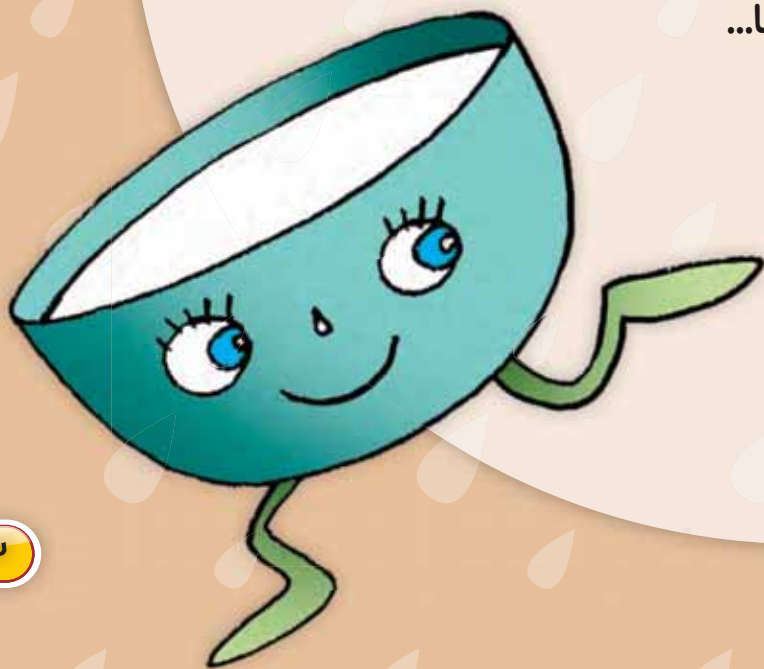




بامنی بیبا

دوست من سلام.

من کاسه هستم. کاسه یک ظرف گود است که در آن غذاهای آبدار می ریزند. غذاهایی مثل آش و آب گوشت. بعضی از کاسه ها کوچک هستند، بعضی ها هم بزرگ. حالا خوب فکر کن و بگو، تو در کاسه چه چیزهایی می خوری؟ همین طور که آن ها را نام میبری، دست مرا بگیر و برای ورق زدن مجله، با من بیبا...







قرمز

♦ فروزنده خداجو

یکی بود، یکی نبود. یک قرمز بود که خانه نداشت. کسی را نداشت. کار نداشت. شب می شد و جای خواب نداشت. یک روز که خیلی خسته بود، با خودش گفت: «این قدر می روم تا بالاخره، یک جای خوب پیدا کنم.» این را گفت و به راه افتاد. کمی بعد به یک درخت گلابی رسید. قرمز گفت: «به به ... چه جای خوبی!» از درخت پیچ خورد و بالا رفت. یک دفعه، همه ی گلابی ها قرمز شدند. درخت جیغ کشید و قرمز را انداخت پایین. قرمز دوباره رفت و به یک رودخانه رسید. آب رودخانه، زلال و آرام بود. قرمز گفت: «به به ... چه جای خوبی!» سر خورد و توی آب رفت. یک دفعه، رودخانه قرمز شد. ماهی ها از ترس بالا و پایین پریدند. رودخانه موج برداشت و قرمز را پرت کرد بیرون. قرمز دلش گرفت. غصه خورد، اما باز هم رفت. رفت و رفت تا به یک جعبه ی خالی رسید. پرید توی جعبه، جعبه قرمز شد. اما نه جیغ کشید و نه قرمز را بیرون انداخت. قرمز که خیلی خسته بود، نفس راحتی کشید و گفت: «بالاخره یک جای خوب پیدا کردم!» و از خستگی خوابش برد. فردا صبح، دختر کوچولویی، در

جعبه را باز کرد. یک دفعه چشم هایش از تعجب گرد شد! جعبه اش قرمز شده بود. دختر کوچولو گفت: «وای!... جعبه ام چه قدر قشنگ شد! اما حیف که حتی یک مداد رنگی هم ندارد.» قرمز چشم هایش را باز کرد و گفت: «اما در عوض، یک رنگ شاد و قشنگ دارد!» دختر کوچولو خندید. قرمز هم خندید و برای همیشه، همان جا ماند.





زنگارنگی

دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.





فرشته‌ها



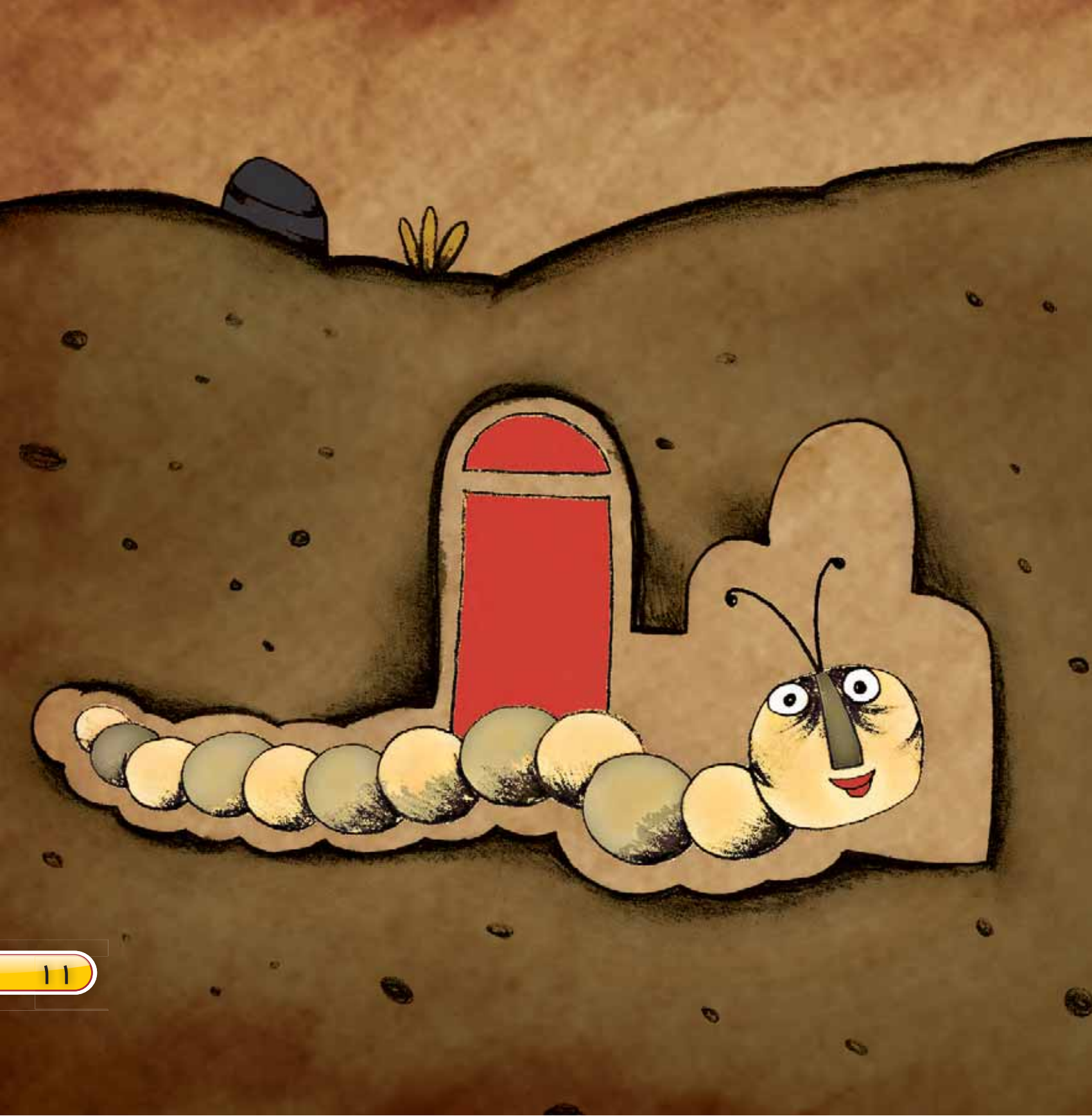
پدر بزرگ یک دوست دارد که اسمش قاسم است. او باغبان است. گاهی پیش پدر بزرگ می آید و برایش بوته ی گل می آورد. دیروز وقتی به خانه ی پدر بزرگ رفتیم، من یک گل صورتی توی باغچه دیدم و گفتم: «وای! ... پدر بزرگ! این گل را قاسم این جا کاشته؟» پدر بزرگ اخم کرد و گفت: «کی؟» گفتم: «قاسم!» پدر بزرگ گفت: «قبل از این که جوابم را بدهی خوب فکر کن! کی؟» گفتم: «قاسم آقا!» پدر بزرگ گفت: «بله این گل را قاسم آقا این جا کاشته. یادت باشد، قاسم آقا از تو بزرگ تر است. باید همیشه با احترام اسم او را بگویی. احترام گذاشتن به بزرگ تر ها، کاری است که خداوند را خوش حال می کند.» گفتم: «قاسم آقا چه گل قشنگی این جا کاشته!» پدر بزرگ خندید و گفت: «این گل مثل تو قشنگ است!»



♦ مهری ماهوتی

لانه‌ی کرم

لانه ای تنگ و تاریک
خیلی دراز و باریک
کجا بود؟
میان باغچه ها بود
کنار بوته ی تربچه ها بود
خانه ای که توی دل زمین بود
لانه ی کرم کوچولو، همین بود!





جیقیل
خونہ ی بیلاقی
کو؟

من یک دقیقه رفتہ بودم نان بخرم
چه بلایی سر خونہ آمدہ؟



بھی دونم بابا! فکر
کنم چون داد زدم ترسید و
فرار کرد!

فرار؟! جیقیل، اون خانہ ی دوستم بود، حالا
جواب دوستم رو چی بدم؟

وای...!

نگران نباش
بابا، من می رم
و تیرش می گیر دونم

زود برگرد تا تون
سرد نشده صبحانہ
بخوریم!



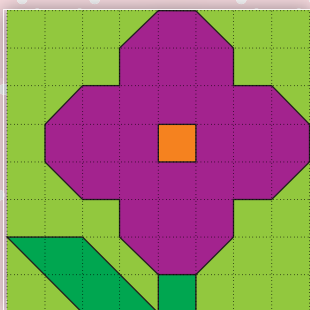




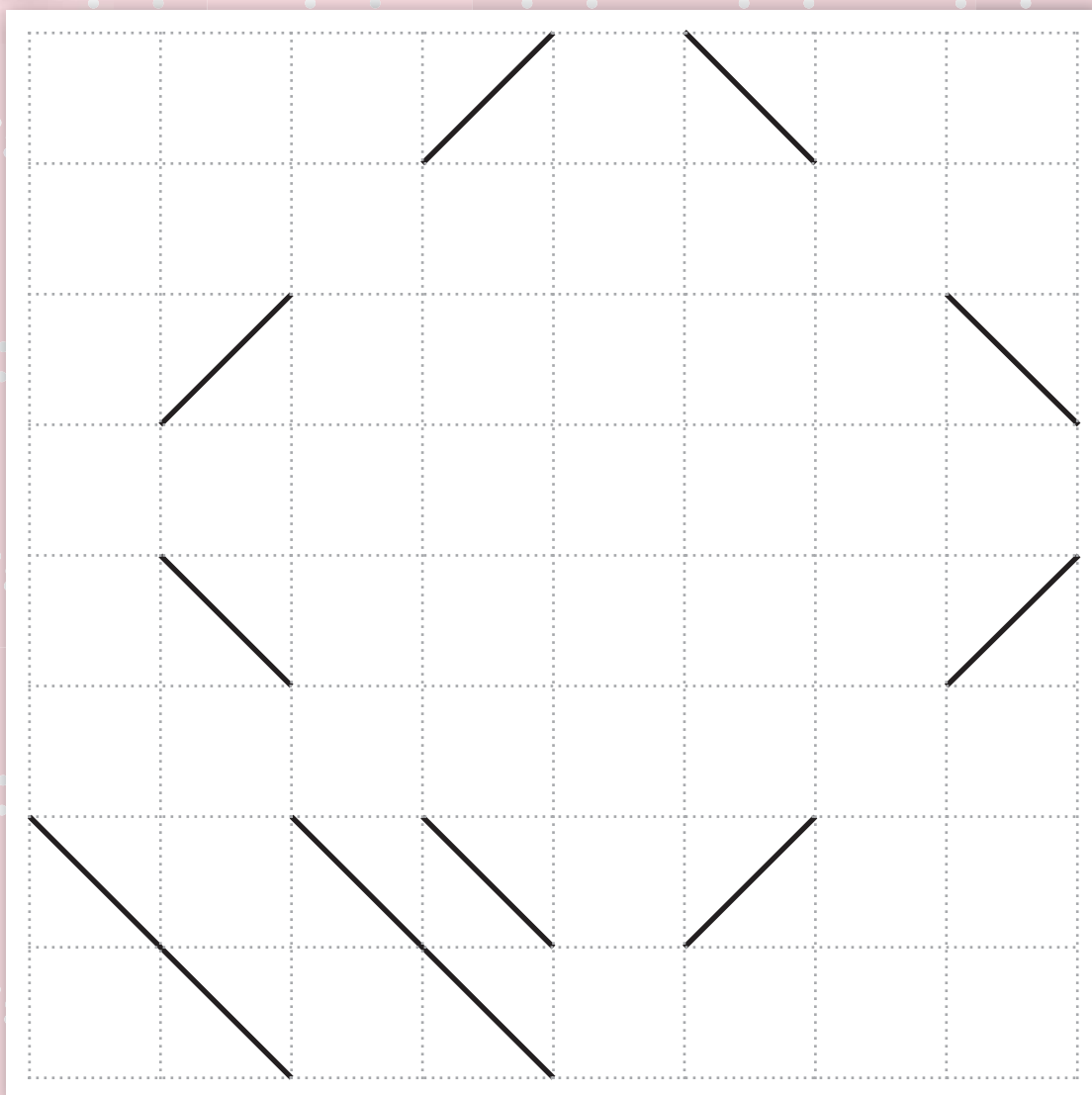


مدادت را بردار و توپ را با یک خط به سبد برسان.





جدول را کامل و رنگ کن.





همیشه برایم بوق می‌زند



♦ فریبرز لرستانی

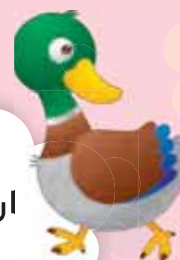
ماشینم را دستم گرفتم و با انگشت هایم چرخ های آن را چرخاندم. چرخ های ماشین خیلی تند می چرخیدند. تامی خواستند آرام حرکت کنند، دوباره آن ها را می چرخاندم. بازی چرخ بازی خیلی کیف داشت. وقتی ماشینم را روی زمین گذاشتم، دیدم رنگ صورت راننده ی ماشین قرمز شده بود. اصلاً یادم نبود که وقتی ماشین را بر عکس می گیرم، حال آقای راننده به هم می خورد! از او معذرت خواستم و حالش را پرسیدم، او حال خوبی نداشت، چون وقتی حالش را پرسیدم، مثل همیشه برایم بوق نزد!



قورباغه



جوجه اردک



اردک



لاک پشت

چه طوری شنا کنم؟

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا، هیچ کس نبود.

کنار یک برکه،  لانه داشت. او توی لانه، فقط یک  داشت. حالا وقت آن شده که  ،

 را توی آب ببرد. اما  می ترسید و می گفت: «چه طوری شنا کنم؟» و  می گفت: «

اگر توی آب بیایی، مثل همه ی  ها می توانی شنا کنی.»  حرف های آن ها را شنید. جلو

رفت و گفت: «می خواهی من به تو شنا کردن یاد بدهم؟»  گفت: «چه طوری شنا کنم؟» 

دست و پاهایش را تکان داد و گفت: «این طوری، این طوری...!»  خندید و گفت: « که

مثل تو دست و پا ندارد!»  حرف های آن ها را شنید و گفت: «می خواهی من به تو شنا کردن

یاد بدهم؟»  گفت: «بگو چه طوری شنا کنم.»  گفت: «دست هایت را این طوری باز و

بسته کن. بعد هم پاهایت را جلو و عقب ببر!»  خندید و گفت: «جان! این  که

مثل تو دست و پا ندارد!»  گفت: «من فکر خوبی دارم!  پشت من بنشیند و همه با هم

شنا کنیم!»  گفت: «چه فکر خوبی!»  پشت  نشست و بعد  و  و 

و  رفتند توی آب.  خیلی خوش حال بود آب به بال هایش می خورد و او را قلقلک می

داد. کمی بعد،  گفت: «جان! بیا این طرف!»  نگاه کرد و دید  کنار 

است.  هم کنار  است.  گفت: «پس چرا من پشت  نیستم؟!»  گفت: «

چون تو داری شنا می کنی!»  خندید و گفت: «شنا می کنم! این طوری! این طوری!» و رفت

پیش  و  و  !

قصه حیوانات



۱

روباه خوابیده بود که صدایی شنید.



۲

سنجاب، درست جلوی روباه از زیر برفها، بیرون آمد.



۳

روباه با دیدن سنجاب، دهانش آب افتاد.



۴

سنجاب، آماده‌ی فرار بود.

۲۲



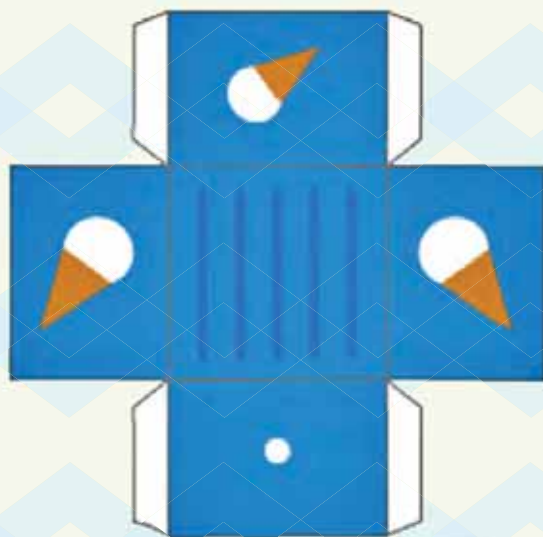
سنجاب فرار کرد و ...



سنجاب دوید... دوید...

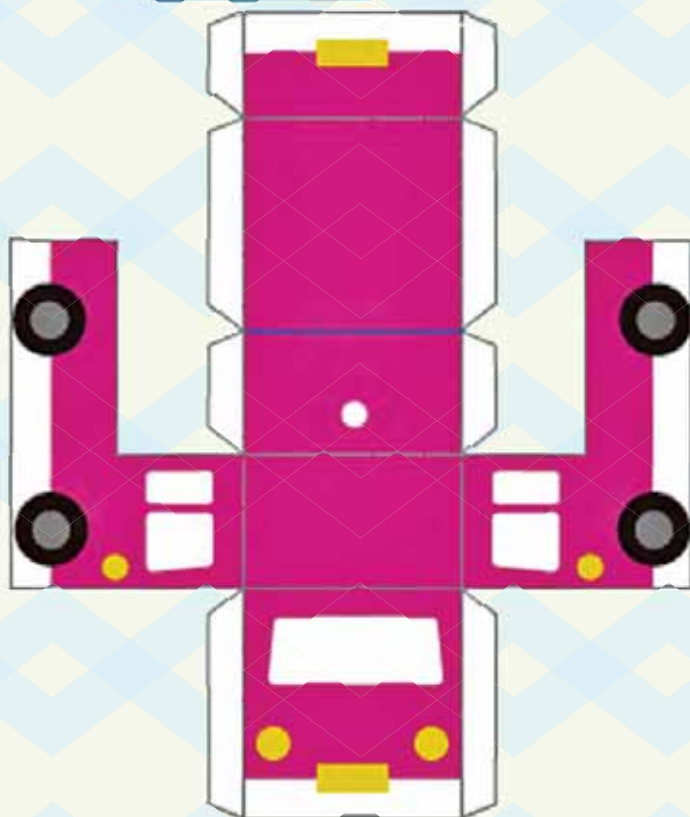


روبه بی‌چاره، از بالای سنگ سر خورد و افتاد توی برف‌ها!



کار دستی

شکل‌ها را قیچی کن.
آن‌ها را از روی خط نقطه چین تا بزن.
به قسمت‌های سفید چسب مایع بزن و آن‌ها را به طرف دیگر بچسبان.
دایره‌های سفید را روی هم بگذارید و با چسب به هم بچسبان.
حالا تو یک کامیون بستنی داری!



دوست

خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۹۰

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۵۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین شهرستان:

هر نسخه ۲۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین تهران:

هر نسخه ۱۰۰۰ ریال

هزینه پست سفارشی جهت مشترکین تهران و شهرستان:

هر نسخه ۸۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲ سپهر

بانک صادرات شعبه انقلاب کد ۷۶ به نام مؤسسه عروج واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام [ره] شماره ۸۸۶ امور مشترکین مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلخ ۰۶۶۷۰۶۸۳۳ (۰۲۱) در میان بگذارید.

فرم اشتراک



نام

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: ۱۳ / / تحصیلات

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره: تا شماره:

امضاء



نشانی فرستنده:



جای تمیز

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۸۸۶ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان



خزانده ها

مصطفی رحمان دوست



دلم می خواد یه روز آفتابی
مثل همه پرنده ها
پر بزنم تا آسمان آبی
پرنده ام، بال دارم
روی تنم پر دارم
مثل پرنده ها، دو تا پا دارم
یه دم یه منقار دارم
پرنده هستم اما،
مرغم و حال پر زدن ندارم
پرنده ام، نمی پرم
وای به روز گارم!



